

همدلی و اخلاق مراقبت: بررسی تأثیر عوامل روان‌شناختی بر تصمیم‌گیری‌های اخلاقی

نوشته حمیده فاتحی پیکانی^۱

چکیده

اخلاق مراقبت، به‌عنوان رویکردی مبتنی بر روابط انسانی و مسئولیت‌های اخلاقی، نقش کلیدی در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی ایفا می‌کند. یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر این نوع تصمیم‌گیری، همدلی است که به فرد امکان می‌دهد تا نیازها، احساسات و دیدگاه‌های دیگران را درک کرده و بر اساس آن‌ها اقدام کند. این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای، تأثیر عوامل روان‌شناختی به‌ویژه همدلی، بر تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در چارچوب اخلاق مراقبت را بررسی می‌کند. مطالعه حاضر با بهره‌گیری از رویکردهای نظری در روان‌شناسی و فلسفه اخلاق، به تحلیل مکانیسم‌های شناختی و عاطفی همدلی می‌پردازد و نشان می‌دهد که همدلی چگونه می‌تواند موجب افزایش حساسیت اخلاقی، کاهش رفتارهای خودمحورانه و ارتقای انتخاب‌های اخلاقی مبتنی بر مراقبت شود. همچنین، به چالش‌های احتمالی ناشی از همدلی افراطی یا جهت‌دار اشاره شده و نقش عوامل شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی در تعدیل اثرات همدلی بر تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این پژوهش بر اهمیت پرورش همدلی در آموزش اخلاقی تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند که راهبردهای مؤثری برای تقویت همدلی متعادل و آگاهانه در فرآیند تصمیم‌گیری اخلاقی اتخاذ شود. این یافته‌ها می‌توانند در حوزه‌های مختلفی همچون روان‌شناسی اخلاق، آموزش و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: همدلی، اخلاق مراقبت، تصمیم‌گیری اخلاقی، عوامل روان‌شناختی

مقدمه

اخلاق مراقبت^۱ به عنوان یکی از رویکردهای مهم در فلسفه اخلاق، تأکید ویژه‌ای بر روابط انسانی، مسئولیت‌های اخلاقی و پاسخگویی به نیازهای دیگران دارد (Gilligan, 1982). برخلاف نظریه‌های سنتی اخلاق مانند وظیفه‌گرایی^۲ و پیامدگرایی^۳ که بر اصول کلی و قوانین اخلاقی تکیه دارند، اخلاق مراقبت بیشتر به زمینه‌های اجتماعی، عاطفی و میان‌فردی توجه می‌کند. در این رویکرد، همدلی به عنوان نیروی محرک اصلی در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی شناخته می‌شود، زیرا فرد را قادر می‌سازد تا وضعیت دیگران را درک کرده و به آن‌ها واکنشی اخلاقی نشان دهد (Noddings, 1984).

تصمیم‌گیری اخلاقی فرآیندی پیچیده است که تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله شخصیت، تجربه‌های زندگی و محیط اجتماعی قرار دارد. همدلی به عنوان یکی از مهم‌ترین محرک‌های اخلاقی، می‌تواند باعث افزایش حساسیت فرد نسبت به پیامدهای تصمیماتش شود. افراد همدل معمولاً تمایل دارند به دیگران آسیب نرسانند، از درد و رنج آن‌ها بکاهند و انتخاب‌هایی انجام دهند که منجر به خیر جمعی شود. این ویژگی، همدلی را به یکی از ارکان اصلی اخلاق مراقبت تبدیل کرده است.

با وجود تأثیر مثبت همدلی بر اخلاق مراقبت، در برخی موارد، همدلی افراطی می‌تواند تصمیم‌گیری منطقی را مختل کند و فرد را دچار سوگیری‌های شناختی کند. از این رو، بررسی ابعاد مختلف همدلی در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی اهمیت ویژه‌ای دارد.

همدلی و اخلاق مراقبت تحت تأثیر عوامل شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارند. به عنوان مثال، افراد با سطح بالاتری از ثبات هیجانی و گشودگی به تجربه، معمولاً همدلی بیشتری از خود نشان می‌دهند. همچنین، محیط‌های فرهنگی و اجتماعی که ارزش‌های جمع‌گرایانه را تقویت می‌کنند، می‌توانند تأثیر مثبتی بر شکل‌گیری همدلی و رفتارهای

1. Care Ethics

2. Deontology

3. Consequentialism

اخلاقی داشته باشند. در مقابل، جوامعی که بر فردگرایی افراطی تأکید دارند، ممکن است زمینه‌های لازم برای رشد اخلاق مراقبت را محدود کنند.

با توجه به نقش کلیدی همدلی در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و تأثیر آن بر رفتارهای مبتنی بر اخلاق مراقبت، بررسی دقیق این ارتباط از اهمیت نظری و عملی فراوانی برخوردار است. درک این رابطه می‌تواند به بهبود سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، طراحی برنامه‌های آموزشی اخلاقی و توسعه راهبردهای مؤثر برای افزایش حساسیت اخلاقی در جوامع کمک کند. همچنین، پژوهش‌های علمی در این حوزه می‌توانند نشان دهند که چگونه می‌توان همدلی را به صورت آگاهانه و متعادل پرورش داد تا از تأثیرات منفی آن جلوگیری شود.

هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر همدلی بر تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در چارچوب اخلاق مراقبت است. در این راستا، ابتدا به مبانی نظری همدلی، اخلاق مراقبت و تصمیم‌گیری اخلاقی پرداخته خواهد شد. سپس، پژوهش‌های تجربی مرتبط مورد بررسی قرار می‌گیرند تا نقش همدلی در شکل‌گیری انتخاب‌های اخلاقی روشن شود. در نهایت، پیشنهادهایی برای تقویت همدلی متعادل و کارآمد ارائه خواهد شد. این مطالعه می‌تواند به شناخت بهتر فرآیندهای روان‌شناختی مرتبط با اخلاق مراقبت کمک کرده و راهکارهایی برای بهبود تربیت اخلاقی و سیاست‌های اجتماعی ارائه دهد.

مفهوم و سیر تحول اخلاق مراقبت

اخلاق مراقبت معتقد است که تصمیم‌گیری اخلاقی نباید صرفاً بر اساس قواعد انتزاعی باشد، بلکه باید به نیازها و احساسات واقعی افراد در موقعیت‌های خاص توجه کند. به عبارت دیگر، اخلاق مراقبت تأکید دارد که اخلاق ریشه در همدلی و پاسخگویی به دیگران دارد، نه صرفاً در پابندی به اصول انتزاعی (Gilligan, 1982).

مفهوم اخلاق مراقبت نخستین بار به طور گسترده توسط کارول گیلیگان^۱ در کتاب با صدایی متفاوت^۲ معرفی شد. او در نقد نظریه‌های سنتی رشد اخلاقی، به ویژه نظریه لارنس

1. Carol Gilligan

2. In a Different Voice

کلبرگ^۱، بیان کرد که دیدگاه‌های اخلاقی زنان و مردان ممکن است متفاوت باشد. کلبرگ رشد اخلاقی را بر اساس عدالت و قوانین انتزاعی بررسی کرده بود، اما گیلیگان استدلال کرد که زنان بیشتر بر روابط، همدلی و مراقبت از دیگران تمرکز دارند (Kohlberg, 1958). گیلیگان استدلال کرد که رویکرد کلبرگ، که بر اصول جهان‌شمول عدالت تأکید دارد، نمی‌تواند تجربه اخلاقی همه افراد را به‌ویژه زنان به‌درستی توضیح دهد. او پیشنهاد داد که رشد اخلاقی می‌تواند دو مسیر داشته باشد:

(۱) اخلاق عدالت^۲ که بیشتر با مردان مرتبط است و بر حقوق، انصاف و اصول انتزاعی تأکید دارد.

(۲) اخلاق مراقبت که بیشتر با زنان مرتبط است و به روابط میان‌فردی، مسئولیت و پاسخگویی به دیگران توجه دارد (Gilligan, 1982).

پس از گیلیگان، نل نادینگز^۳ نظریه اخلاق مراقبت را توسعه داد و آن را به‌عنوان یک نظریه اخلاقی مستقل معرفی کرد. او استدلال کرد که احساس مراقبت نه‌تنها در روابط شخصی بلکه در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی نیز نقش کلیدی دارد. نادینگز این ایده را مطرح کرد که مراقبت یک نیاز انسانی اساسی است و باید در نظام‌های آموزشی و سیاست‌های اجتماعی مورد توجه قرار گیرد (Noddings, 2002). پس از آن، پژوهشگران دیگری نیز ابعاد اخلاق مراقبت را در حوزه‌های گوناگون از جمله آموزش، سیاست، عدالت اجتماعی و اخلاق پزشکی بررسی کرده‌اند. برای مثال، جوان ترونو^۴ اخلاق مراقبت را در بستر سیاست و عدالت اجتماعی مورد بررسی قرار داد و نشان داد که چگونه مراقبت می‌تواند در سطح کلان به ساختارهای اجتماعی و سیاست‌گذاری‌ها شکل دهد (Tronto, 1993).

1. Lawrence Kohlberg

2. Ethics of Justice

3. Nel Noddings

4. Joan Tronto

اصول بنیادین اخلاق مراقبت

چند اصل اساسی در نظریه اخلاق مراقبت مورد توجه قرار گرفته است که در ادامه بررسی می‌شود:

۱. همدلی و نقش آن در اخلاق مراقبت

همدلی^۱ یکی از ارکان اصلی اخلاق مراقبت است که به توانایی فرد در درک و تجربه احساسات دیگران اشاره دارد (Batson, 1991). این اصل به ما کمک می‌کند تا به جای اتخاذ یک دیدگاه انتزاعی و بی‌طرفانه، شرایط و نیازهای خاص هر فرد را درک کرده و تصمیم‌گیری اخلاقی را بر اساس تجربه زیسته او انجام دهیم (Hoffman, 2000).

برخلاف نظریات اخلاقی مبتنی بر قوانین ثابت، اخلاق مراقبت تأکید دارد که افراد باید در شرایط مختلف، به صورت انعطاف‌پذیر و با در نظر گرفتن احساسات و نیازهای دیگران، تصمیم‌گیری کنند. نادینگز معتقد است که مراقبت واقعی زمانی محقق می‌شود که فرد نه تنها از نظر شناختی بلکه از نظر عاطفی نیز با دیگران درگیر شود و احساسات آن‌ها را بپذیرد.

۲. مسئولیت و پاسخگویی اخلاقی

در اخلاق مراقبت، مسئولیت اخلاقی^۲ نه بر اساس قوانین ثابت، بلکه بر اساس روابط میان فردی و تعهدات شخصی شکل می‌گیرد (Held, 2006). این اصل بیان می‌کند که افراد در روابط خود نسبت به یکدیگر تعهداتی دارند که لزوماً از قوانین کلی نشأت نمی‌گیرد، بلکه از پیوندهای انسانی و نیازهای واقعی طرف مقابل سرچشمه می‌گیرد.

جوان ترونو چهار عنصر کلیدی برای مسئولیت در اخلاق مراقبت ارائه کرده است:

توجه به نیازهای دیگران:^۳ حساسیت نسبت به نیازهای افرادی که به مراقبت نیاز دارند.

مسئولیت‌پذیری:^۴ احساس تعهد نسبت به رفع نیازهای دیگران.

1. Empathy

2. Moral Responsibility

3. Attentiveness

4. Responsibility

شایستگی: ^۱ توانایی عملی در ارائه کمک و حمایت مؤثر.

پاسخ‌گویی: ^۲ واکنش اخلاقی به نیازهای دیگران به شیوه‌ای که به رشد و رفاه آنها کمک کند.

این چهار عامل نشان می‌دهند که در رویکرد اخلاق مراقبت، مسئولیت اخلاقی یک فرآیند پویا و میان‌فردی است که فراتر از اصول انتزاعی تعریف می‌شود (Tronto, 1993).

۳. روابط میان‌فردی و پیوندهای اجتماعی^۳

یکی از تفاوت‌های کلیدی اخلاق مراقبت با نظریه‌های سنتی این است که تصمیمات اخلاقی را در زمینه روابط انسانی بررسی می‌کند (Slote, 2007). برخلاف اخلاق عدالت که به استقلال فردی تأکید دارد، اخلاق مراقبت بر اهمیت پیوندهای اجتماعی و تعاملات انسانی تأکید دارد (Held, 2006).

نل نادینگز معتقد است که انسان‌ها از طریق روابط میان‌فردی و تعاملات اجتماعی یاد می‌گیرند که چگونه به دیگران اهمیت دهند و در قبال آنها احساس تعهد کنند. در این دیدگاه، اخلاق نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح اجتماعی نیز مطرح می‌شود و جوامع باید ساختارهایی ایجاد کنند که روابط مراقبتی را تسهیل کنند.

۴. زمینه‌گرایی اخلاقی^۴

در نظریه‌های سنتی اخلاق، تصمیم‌گیری بر اساس اصول کلی و جهان‌شمول انجام می‌شود، اما در اخلاق مراقبت، زمینه^۵ و موقعیت خاص هر فرد نقش اساسی در تعیین رفتار اخلاقی دارد (Gilligan, 1982).

این بدان معناست که هیچ قانون اخلاقی ثابتی وجود ندارد که برای همه موقعیت‌ها مناسب باشد، بلکه افراد باید بر اساس شرایط خاص هر موقعیت، تصمیم بگیرند (Held, 2006).

1. Competence

2. Responsiveness

3. Interpersonal Relationships and Social Bonds

4. Contextual Moral Reasoning

5. Context

2006). این اصل نشان می‌دهد که در اخلاق مراقبت، احکام اخلاقی نسبی و انعطاف‌پذیر هستند و با توجه به موقعیت‌های خاص و نیازهای واقعی افراد تغییر می‌کنند. این دیدگاه برخلاف نظریات کانتی است که معتقدند اخلاق باید قابل تعمیم و جهان شمول باشد (Kant, 1785).

۵. پیوستگی بین فردی به جای فردگرایی^۱

در حالی که بسیاری از نظریه‌های اخلاقی غربی مانند لیبرالیسم اخلاقی بر فردگرایی تأکید دارند، اخلاق مراقبت بر پیوستگی میان افراد و مسئولیت‌های اخلاقی ناشی از این پیوستگی تأکید می‌کند (Held, 2006). این اصل بیان می‌کند که ما نه تنها به دلیل انتخاب‌های فردی، بلکه به دلیل روابط انسانی و اجتماعی که در آن‌ها زندگی می‌کنیم، دارای مسئولیت‌های اخلاقی هستیم. ترونو^۲ پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری‌های اجتماعی باید بر اساس اصول اخلاق مراقبت شکل بگیرند تا بتوانند به نیازهای واقعی افراد، به‌ویژه گروه‌های آسیب‌پذیر، پاسخ دهند.

اخلاق مراقبت، برخلاف نظریه‌های سنتی که بر اصول کلی و انتزاعی تأکید دارند، بر روابط میان فردی، همدلی، مسئولیت و زمینه‌گرایی اخلاقی تأکید می‌کند. این نظریه نشان می‌دهد که تصمیمات اخلاقی باید با در نظر گرفتن احساسات، نیازها و موقعیت‌های خاص افراد گرفته شوند. امروزه، این نظریه در حوزه‌های مختلف مانند تعلیم و تربیت، سیاست، روان‌شناسی و اخلاق حرفه‌ای به کار گرفته می‌شود و همچنان موضوع بحث‌های گسترده در فلسفه اخلاق است.

مفهوم‌شناسی همدلی و تعریف آن

همدلی به توانایی درک و تجربه احساسات دیگران اشاره دارد و در فرآیندهای شناختی، عاطفی و اجتماعی افراد تأثیر بسزایی دارد (Batson, 2011). روان‌شناسان و فیلسوفان اخلاق

1. Interconnectedness vs. Individualism

2. Tronto

هر یک از منظری به تحلیل این مفهوم پرداخته‌اند و بر اساس چارچوب‌های نظری مختلف، برداشت‌های گوناگونی از آن ارائه داده‌اند.

در روان‌شناسی اجتماعی، همدلی به عنوان عامل کلیدی در رفتارهای نوع‌دوستانه مطرح شده است. نظریه پردازانی مانند مارتین هافمن^۱ بر این باورند که همدلی از دوران کودکی شکل می‌گیرد و در قالب فرآیندهای رشدی مختلف مانند تقلید، درک دیدگاه دیگران و واکنش‌های عاطفی نسبت به رنج دیگران تکامل می‌یابد. پژوهش‌های روان‌شناسی همچنین نشان داده‌اند که سطح همدلی افراد می‌تواند تحت تأثیر عوامل زیستی، فرهنگی و تربیتی قرار گیرد و می‌توان آن را از طریق آموزش و محیط‌های اجتماعی تقویت کرد (Batson, 2011).

در فلسفه اخلاق، همدلی اغلب در پیوند با نظریه‌های اخلاقی بررسی می‌شود. آدام اسمیت^۲ در نظریه «احساسات اخلاقی»^۳ خود، همدلی را اساس قضاوت‌های اخلاقی دانسته و معتقد است که افراد از طریق تخیل اخلاقی می‌توانند خود را به جای دیگران بگذارند و احساسات آنان را درک کنند. از سوی دیگر، دیوید هیوم همدلی را به عنوان نیرویی بنیادین در شکل‌گیری هنجارهای اخلاقی معرفی می‌کند و آن را عاملی برای انگیزش رفتارهای اخلاقی در جامعه می‌داند (Hume, 1740). از منظر اخلاق مراقبت، کارول گیلیگان همدلی را عنصری اساسی در فرآیند تصمیم‌گیری اخلاقی در نظر می‌گیرد. او معتقد است که اخلاق مراقبت برخلاف اخلاق عدالت‌محور، بر پایه درک روابط انسانی و احساس مسئولیت نسبت به دیگران بنا شده است. این دیدگاه بیان می‌کند که افراد، به‌ویژه در جوامع با ساختارهای وابستگی متقابل، از طریق همدلی می‌توانند درک عمیق‌تری از نیازهای دیگران داشته باشند و تصمیم‌های اخلاقی معنادارتری اتخاذ کنند. همچنین، برخی از فیلسوفان معاصر مانند مارثا نوسبام^۴ بر این باورند که همدلی نقش مهمی در ایجاد جوامع عادلانه و پایدار ایفا می‌کند. نوسبام معتقد است که پرورش همدلی می‌تواند به کاهش تعصب، درک بهتر تفاوت‌های

1. Martin Hoffman

2. Adam Smith

3. Moral feelings

4. Martha Nussbaum

فرهنگی و افزایش همبستگی اجتماعی کمک کند. از این منظر، همدلی نه تنها یک ویژگی فردی، بلکه ابزاری برای ایجاد تغییرات اجتماعی و گسترش عدالت است (Nussbaum, 2001).

در مجموع، همدلی مفهومی چند بعدی است که در روان‌شناسی و فلسفه اخلاق از زوایای گوناگون بررسی شده است. درحالی که روان‌شناسان بر جنبه‌های شناختی و عاطفی آن تأکید دارند، فیلسوفان اخلاق آن را به عنوان بنیانی برای رفتارهای اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های عادلانه مطرح می‌کنند. با توجه به نقش کلیدی همدلی در تعاملات اجتماعی، آموزش و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، پژوهش‌های آینده می‌توانند به بررسی راهکارهای مؤثر برای پرورش همدلی در جوامع معاصر بپردازند.

انواع همدلی و تفاوت آن با مفاهیم مرتبط

از منظر روان‌شناسی، همدلی به دو مؤلفه اصلی تقسیم می‌شود: همدلی شناختی و همدلی عاطفی. همدلی شناختی به توانایی فرد در درک احساسات، افکار و دیدگاه‌های دیگران اشاره دارد (Davis, 1996). این نوع همدلی به فرد کمک می‌کند تا وضعیت دیگران را درک کند و واکنش مناسب نشان دهد. این نوع همدلی در حل مسائل اجتماعی و مذاکره‌های پیچیده کاربرد دارد.

در مقابل، همدلی عاطفی به تجربه و سهیم شدن در احساسات دیگران مربوط می‌شود، به گونه‌ای که فرد نه تنها احساسات شخص دیگر را درک می‌کند، بلکه در سطح عاطفی نیز آن را تجربه می‌نماید (Eisenberg & Strayer, 1987). هنگامی که فردی غمگین یا مضطرب است و ما نه تنها وضعیت او را درک می‌کنیم، بلکه احساس مشابهی را نیز تجربه می‌کنیم، در واقع همدلی عاطفی رخ داده است. این نوع همدلی اغلب به فعالیت‌های نورونی آینه‌ای مرتبط است که در پاسخ به احساسات دیگران در مغز فعال می‌شوند و باعث تجربه عاطفی مشابهی در فرد مشاهده‌کننده می‌گردند (Decety & Jackson, 2004). همدلی عاطفی افراد را به واکنش‌های احساسی خودجوش و ارتباط عمیق‌تر با دیگران سوق می‌دهد (Preston & De Waal, 2002). تحقیقات نشان داده است که افراد دارای همدلی شناختی قوی‌تر، توانایی

بیشتری در کنترل احساسات خود دارند، درحالی که افراد با همدلی عاطفی بالا، بیشتر در معرض فرسودگی عاطفی قرار می گیرند (Singer & Klimecki, 2014).

یکی از مفاهیمی که اغلب با همدلی اشتباه گرفته می شود، «همدردی»^۱ است. درحالی که همدلی مستلزم درک یا تجربه احساسات دیگران است، همدردی بیشتر به داشتن نگرانی و ناراحتی نسبت به وضعیت دیگران بدون تجربه مستقیم آن احساسات اشاره دارد (Goetz et al, 2010). به عنوان مثال، وقتی فردی دچار یک فقدان بزرگ می شود، احساس اندوه برای او نوعی همدردی است، اما احساس دقیق همان غم و اندوه، همدلی عاطفی محسوب می شود.

«شفقت»^۲ یکی دیگر از مفاهیم مرتبط با همدلی است که به احساس نگرانی عمیق نسبت به رنج دیگران همراه با تمایل به کمک به آن ها اشاره دارد (Gilbert, 2014). برخلاف همدلی که ممکن است به خستگی عاطفی منجر شود، شفقت می تواند نیروی محرکه ای برای اقدامات مثبت و یاری رسان باشد (Neff, 2003). از این رو، برخی روان شناسان پیشنهاد می کنند که به جای تمرکز بیش از حد بر همدلی عاطفی، افراد باید شفقت آگاهانه^۳ را پرورش دهند تا بتوانند به دیگران کمک کنند، بدون آنکه دچار فشار روانی شدید شوند (Singer & Klimecki, 2014).

مفهوم دیگری که با همدلی مرتبط است «دلسوزی»^۴ است که معمولاً نوعی نگرش از بالا به پایین را در بر دارد. برخلاف همدلی که فرد را به سطح احساسی مشترک با دیگران می برد، دلسوزی معمولاً شامل حس برتری نسبت به فردی است که در رنج است (Nussbaum, 2001). این تفاوت باعث می شود که دلسوزی گاهی اوقات از سوی دیگران به عنوان نگرشی تحقیرآمیز یا ترحم آمیز تلقی شود، درحالی که همدلی و شفقت به ایجاد ارتباط برابر میان افراد کمک می کنند. در مجموع، همدلی شناختی و عاطفی هر دو نقشی

1. Sympathy

2. Compassion

3. Mindful Compassion

4. compassion

کلیدی در تعاملات اجتماعی دارند، اما باید از مفاهیم دیگر مانند شفقت و همدردی متمایز شوند. همدلی عاطفی می‌تواند ارتباطات انسانی را عمیق‌تر کند اما درعین حال، فرد را مستعد خستگی عاطفی می‌کند. از سوی دیگر، همدلی شناختی به افراد کمک می‌کند تا بدون درگیر شدن بیش از حد احساسی، تصمیم‌های منطقی‌تر و مؤثرتری اتخاذ کنند. درنهایت، رویکرد متعادل میان همدلی، شفقت و آگاهی هیجانی می‌تواند منجر به تعاملات اجتماعی سالم‌تر و اخلاقی‌تر شود.

نقش همدلی در رفتارهای اخلاقی و اجتماعی

از منظر فلسفه اخلاق، متفکرانی مانند آدام اسمیت و کارول گیلیگان (۱۹۸۲) همدلی را زیربنای فضایل اخلاقی مانند عدالت و شفقت می‌دانند. این ویژگی به‌ویژه در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی اهمیت دارد، زیرا رهبران و تصمیم‌گیرندگان که از همدلی بالاتری برخوردارند، معمولاً تصمیم‌های منصفانه‌تر و اخلاقی‌تری اتخاذ می‌کنند. بااین حال، همدلی همیشه نتایج مثبتی ندارد و در برخی موارد می‌تواند منجر به سوگیری‌های شناختی و هیجانی شود. به گفته پل بلوم، همدلی بیش از حد می‌تواند باعث تصمیم‌گیری‌های احساسی و تبعیض در کمک‌رسانی شود. افراد ممکن است نسبت به کسانی که از نظر عاطفی به آن‌ها نزدیک‌ترند، احساس همدلی بیشتری داشته باشند و در نتیجه، مشکلات گسترده‌تر اجتماعی مانند فقر یا بحران‌های انسانی را نادیده بگیرند. ازاین‌رو، برخی محققان پیشنهاد می‌کنند که ترکیب همدلی شناختی با شفقت و اصول عدالت، می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی‌تر و منطقی‌تر منجر شود (Singer & Klimecki, 2014). در مجموع، همدلی نقش مهمی در تقویت رفتارهای اخلاقی و اجتماعی دارد و می‌تواند موجب افزایش همکاری، کاهش تعارضات و گسترش ارزش‌های انسانی شود.

نقش فرآیندهای شناختی، هیجانی و تعصبات ذهنی در تصمیم‌گیری اخلاقی

تصمیم‌گیری اخلاقی فرایندی پیچیده است که تحت تأثیر تعامل میان شناخت، هیجان و تعصبات ذهنی قرار دارد. از دیدگاه روان‌شناسی شناختی، تصمیم‌گیری اخلاقی مستلزم پردازش اطلاعات، ارزیابی پیامدهای اعمال و استفاده از اصول اخلاقی است (Greene,).

2014). نظریه پردازانی مانند جاشوا گرین^۱ معتقدند که در موقعیت‌های اخلاقی، دو سیستم پردازشی درگیر هستند: سیستم سریع و هیجانی که واکنش‌های احساسی فوری ایجاد می‌کند و سیستم کند و تحلیلی که مبتنی بر استدلال و منطق است. به عنوان مثال، در یک مسئله اخلاقی کلاسیک مانند «مسئله تrolley»^۲، افراد بسته به این که تصمیمشان تحت تأثیر هیجانات یا منطق قرار گیرد، انتخاب‌های متفاوتی انجام می‌دهند (Greene et al, 2001).

هیجانات نقش اساسی در تصمیم‌گیری اخلاقی ایفا می‌کنند، زیرا آن‌ها می‌توانند انگیزه‌هایی برای رفتارهای اخلاقی یا غیر اخلاقی فراهم کنند. نظریه اخلاق احساسی که توسط جان اتان هایت^۳ مطرح شده است، نشان می‌دهد که بسیاری از قضاوت‌های اخلاقی به جای استدلال‌های منطقی، بر پایه پاسخ‌های احساسی شکل می‌گیرند. احساساتی مانند گناه، شرم و همدلی می‌توانند افراد را به اتخاذ تصمیم‌های اخلاقی تر سوق دهند، در حالی که هیجانات منفی مانند خشم یا ترس ممکن است منجر به تصمیم‌گیری‌های غیرمنصفانه یا تکانشی^۴ شوند. علاوه بر این، مطالعات علوم اعصاب نشان داده‌اند که آمیگدال^۵ و قشر پره فرونتال^۶ در مغز، نقش کلیدی در پردازش هیجانات اخلاقی دارند (Moll et al, 2005).

1. Joshua Green

۲. (The trolley problem) در یک موقعیت فرضی، شما با یک تصمیم اخلاقی دشوار روبه‌رو هستید: تراموایی در حال حرکت است و در مسیر خود پنج نفر را زیر خواهد گرفت و خواهد کشت. شما می‌توانید بدون هیچ اقدامی فقط نظاره‌گر باشید و بگذارید این اتفاق رخ دهد یا می‌توانید مداخله کنید و یک نفر را به مسیر تراموا هل دهید تا با مرگ او، تراموا متوقف شده و جان پنج نفر دیگر نجات پیدا کند. این موقعیت نمونه‌ای از مسئله تراموا در فلسفه اخلاق است که به بررسی اصول تصمیم‌گیری اخلاقی در شرایط اضطراری می‌پردازد.

3. Jonathan Haight

۴. (impulsive) اصطلاح تکانش معمولاً مفاهیمی مانند ناتوانی در صبر کردن، بی‌اعتنا بودن به نتیجه، میل به اقدام پیش از فکر کردن، ترجیح دادن رفتارهای ریسکی و مخاطره‌آمیز و ناتوانی در خویشتن‌داری را پوشش می‌دهد.

5. amygdala

6. The frontal lobe is the largest of the four major lobes of the brain in mammals, and is located at the front of each cerebral hemisphere.

«تعصبات شناختی»^۱ نیز می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر تصمیم‌گیری اخلاقی داشته باشند و گاه باعث انحراف از اصول عدالت و انصاف شوند. تعصب درون‌گروهی باعث می‌شود افراد به نفع اعضای گروه خود تصمیم بگیرند، حتی اگر این تصمیم غیراخلاقی باشد (Everett et al, 2015). از سوی دیگر، اثر قربانی مشخص نشان می‌دهد که افراد معمولاً نسبت به یک فرد مشخص همدلی بیشتری دارند تا نسبت به گروه‌های بزرگ، که می‌تواند بر تصمیم‌گیری‌های خیریه و کمک‌رسانی تأثیر بگذارد (Slovic, 2007). همچنین، توهم اخلاقی می‌تواند موجب شود که افراد رفتارهای غیراخلاقی خود را توجیه کنند و همچنان خود را اخلاقی بدانند (Bazerman & Tenbrunsel, 2011).

تأثیر همدلی بر تصمیم‌گیری اخلاقی

به‌طور خاص، در چارچوب اخلاق مراقبت، همدلی نه‌تنها به‌عنوان یک ویژگی فردی بلکه به‌عنوان یک مهارت بین‌فردی تلقی می‌شود که بر کیفیت روابط انسانی و میزان مسئولیت‌پذیری افراد در قبال دیگران تأثیر می‌گذارد. در موقعیت‌های اخلاقی پیچیده، همدلی می‌تواند به کاهش رویکردهای صرفاً عقلانی و بی‌طرفانه کمک کند و فرد را به تصمیماتی سوق دهد که بیشتر بر مبنای دلسوزی و حمایت از دیگران باشد. برای مثال، در حرفه‌هایی مانند پرستاری و مددکاری اجتماعی، همدلی با بیماران و مراجعان باعث می‌شود که تصمیمات اخلاقی نه‌تنها بر اساس قوانین و مقررات، بلکه با توجه به شرایط خاص هر فرد و نیازهای انسانی او اتخاذ شود (Noddings, 1984). این امر نشان می‌دهد که همدلی می‌تواند نقش کلیدی در ارتقای رویکردهای اخلاقی مبتنی بر مراقبت ایفا کند.

در مجموع، همدلی به‌عنوان یک عنصر اساسی در چارچوب اخلاق مراقبت، تصمیم‌گیری اخلاقی را به سمت در نظر گرفتن نیازهای انسانی و ایجاد پیوندهای عاطفی قوی‌تر سوق می‌دهد. این رویکرد، که در برابر دیدگاه‌های صرفاً عقلانی قرار دارد، نشان می‌دهد که قضاوت‌های اخلاقی نه‌تنها باید بر اساس اصول کلی، بلکه بر مبنای روابط بین‌فردی و مسئولیت‌های اخلاقی متقابل شکل بگیرند. به این ترتیب، ترکیب همدلی با تفکر

اخلاقی می‌تواند به تصمیماتی منجر شود که علاوه بر رعایت عدالت، واجد بعد انسانی و عاطفی نیز باشند.

نقش همدلی در توجه به نیازهای دیگران

همدلی به عنوان توانایی درک و سهیم شدن در احساسات دیگران، نقشی کلیدی در شکل‌گیری رفتارهای نوع‌دوستانه، افزایش حس مسئولیت‌پذیری و ارتقای تصمیم‌گیری اخلاقی دارد. این ویژگی روان‌شناختی، فرد را قادر می‌سازد تا فراتر از منافع شخصی بیندیشد و به نیازها و دغدغه‌های دیگران توجه کند. مطالعات روان‌شناسی اجتماعی نشان داده‌اند که افراد دارای سطح بالایی از همدلی، گرایش بیشتری به رفتارهای کمک‌رسانی دارند می‌کنند (Eisenberg & Miller, 1987) و در موقعیت‌های اجتماعی، واکنش‌های اخلاقی‌تر از خود نشان می‌دهند (Batson, 2011). این ویژگی، پایه‌ای برای ایجاد جوامعی همدل‌تر و حمایت‌گراانه‌تر است که در آن اعضا به یکدیگر توجه دارند و از یکدیگر مراقبت می‌کنند.

علاوه بر این، همدلی موجب افزایش مسئولیت‌پذیری فردی و اجتماعی می‌شود. فردی که توانایی درک احساسات دیگران را دارد، خود را مسئول تأثیر اعمال و تصمیم‌هایش بر دیگران می‌داند. این مسئولیت‌پذیری نه تنها در روابط بین فردی، بلکه در حوزه‌های وسیع‌تری همچون محیط زیست، حقوق بشر و عدالت اجتماعی نیز مشاهده می‌شود (Hoffman, 2000). برای مثال، مدیرانی که همدل‌تر هستند، تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که منافع کارمندان و جامعه را در نظر بگیرد، نه صرفاً سود اقتصادی را.

از سوی دیگر، تصمیم‌گیری اخلاقی نیز به شدت تحت تأثیر همدلی قرار دارد. افراد همدل هنگام مواجهه با موقعیت‌های اخلاقی، تمایل دارند که پیامدهای تصمیمات خود را از دیدگاه دیگران بسنجند و به عدالت و انصاف توجه بیشتری داشته باشند (Decety & Cowell, 2014). به عنوان نمونه، در حوزه پزشکی، پزشکانی که همدلی بیشتری دارند، تصمیم‌های اخلاقی‌تری در قبال بیماران خود می‌گیرند و به جای منفعت شخصی یا سازمانی، رضایت و آسایش بیمار را در اولویت قرار می‌دهند.

در نتیجه، همدلی عاملی مهم در شکل‌گیری رفتارهای نوع‌دوستانه، تقویت حس مسئولیت‌پذیری و بهبود تصمیم‌گیری اخلاقی است. جوامعی که بر پرورش همدلی تأکید

دارند، به طور طبیعی از همبستگی اجتماعی بیشتری برخوردارند و افراد آن احساس مسئولیت بیشتری نسبت به یکدیگر دارند. آموزش همدلی از سنین پایین و در سطوح مختلف اجتماعی، می تواند به توسعه ارزش های انسانی و اخلاقی منجر شود که زیربنای جوامع پایدار و عادلانه است.

چالش ها و محدودیت های همدلی

با وجود تأکید فراوان بر اهمیت همدلی، برخی منتقدان معتقدند که همدلی می تواند منجر به سوگیری های شناختی و عاطفی شود. به عنوان مثال، پل بلوم^۱ در کتاب «علیه همدلی: استدلالی در ستایش شفقت عقلانی»^۲ استدلال می کند که همدلی بیش از حد می تواند منجر به تصمیم گیری های غیرمنطقی و حتی تبعیض آمیز شود، زیرا افراد تمایل دارند همدلی بیشتری نسبت به کسانی که به آن ها نزدیک تر هستند نشان دهند. از این رو، برخی محققان پیشنهاد کرده اند که همدلی باید با اصول عدالت و منطق ترکیب شود تا بتواند به تصمیم گیری های اخلاقی مؤثرتر منجر گردد.

یکی از مهم ترین سوگیری های همدلانه، تمایل به همدلی بیشتر با افراد نزدیک و مشابه خود است. افراد معمولاً نسبت به اعضای خانواده، دوستان یا کسانی که از نظر فرهنگی، زبانی و اجتماعی به آن ها شباهت دارند، واکنش همدلانه تری نشان می دهند (Bloom, 2016). این پدیده که به «همدلی گزینشی» معروف است، می تواند منجر به بی عدالتی شود؛ زیرا افراد در قضاوت های اخلاقی خود ممکن است به نفع نزدیکان خود تصمیم بگیرند، حتی اگر این تصمیم برخلاف اصول عدالت باشد (Prinz, 2011). برای مثال، یک کارفرما ممکن است به طور ناخودآگاه تمایل بیشتری به استخدام افراد هم قومیت خود داشته باشد، حتی اگر متقاضیان دیگر شایستگی بیشتری داشته باشند.

سوگیری دیگر، تمرکز بیش از حد بر رنج یک فرد خاص و نادیده گرفتن مشکلات گسترده تر است. تحقیقات نشان داده اند که افراد در برابر داستان های احساسی مربوط به یک

1. Paul Bloom

2. Against Empathy: The Case for Rational Compassion

قربانی خاص، واکنش عاطفی شدیدی نشان می‌دهند، اما زمانی که تعداد قربانیان افزایش می‌یابد، میزان همدلی کاهش می‌یابد. این پدیده که به «بی‌تفاوتی نسبت به قربانیان انبوه»^۱ معروف است، باعث می‌شود که کمک‌های انسانی و تصمیم‌گیری‌های اخلاقی به‌درستی توزیع نشوند (Slovic, 2007). برای مثال، ممکن است رسانه‌ها با تمرکز بر یک کودک بیمار، موجی از همدلی ایجاد کنند، درحالی‌که مشکلات کلان‌تری مانند بحران‌های بهداشتی گسترده‌تر نادیده گرفته شوند.

علاوه بر این، همدلی افراطی می‌تواند منجر به تصمیم‌گیری‌های احساسی و غیرمنطقی شود. وقتی افراد تنها بر احساسات خود تکیه می‌کنند، ممکن است در موقعیت‌های اخلاقی به جای در نظر گرفتن عواقب بلند مدت، تصمیم‌هایی بگیرند که صرفاً پاسخی هیجانی به یک وضعیت خاص است (Decety & Cowell, 2014). برای مثال، در سیاست‌گذاری‌های عمومی، ممکن است قوانینی تحت تأثیر یک رویداد احساسی وضع شوند که به‌جای حل مشکلات ساختاری، تنها بر رفع فوری یک بحران تمرکز کنند. برای مثال، ممکن است فردی در مواجهه با یک کودک بیمار، کمک مالی زیادی ارائه دهد، اما در عین حال نسبت به بحران‌های گسترده‌تر اجتماعی که نیاز به توجه بیشتری دارند، بی‌تفاوت باقی بماند (Singer, 2005). این نوع تصمیم‌گیری‌های احساسی گاهی منجر به توزیع ناعادلانه منابع می‌شود.

همدلی بیش از حد همچنین می‌تواند منجر به فرسودگی هیجانی و کاهش توانایی قضاوت صحیح شود (Bloom, 2016). این مسئله به‌ویژه در مشاغل کمک‌رسان مانند پزشکی، مددکاری اجتماعی و امدادرسانی بشردوستانه مشاهده می‌شود. تحقیقات نشان داده‌اند که افرادی که به‌طور مداوم در معرض مشکلات دیگران قرار دارند، ممکن است دچار «فرسودگی همدلی»^۲ شوند، که باعث کاهش حساسیت آن‌ها نسبت به رنج دیگران و حتی اتخاذ تصمیم‌های ناعادلانه می‌شود (Figley, 2002). برای مثال، یک پزشک که بیش‌ازحد درگیر احساسات بیماران می‌شود، ممکن است در شرایط بحرانی نتواند تصمیمات منطقی و

1 . Indifference to Mass Victims

2 . Empathy Fatigue

حرفه‌ای اتخاذ کند. این امر می‌تواند به کاهش کیفیت مراقبت از بیماران یا بی‌توجهی به رنج دیگران در شرایط بحرانی منجر شود.

علاوه بر این، همدلی می‌تواند در برابر تصمیم‌های اخلاقی سخت مقاومت ایجاد کند. گاهی برای دستیابی به عدالت اجتماعی، نیاز به تصمیم‌هایی است که در کوتاه مدت ناخوشایند به نظر می‌رسند، اما در بلندمدت سودمندند. برای مثال، ممکن است یک مدیر همدل نخواهد یکی از کارمندان ناکارآمد خود را اخراج کند، زیرا احساس همدردی با او دارد، اما این تصمیم می‌تواند به ضرر کل سازمان و سایر کارمندان تمام شود (Bloom, 2016). یکی دیگر از محدودیت‌های همدلی در تصمیم‌گیری اخلاقی، عدم توانایی در درک همه جانبه موقعیت‌ها است. همدلی عمدتاً مبتنی بر تجربه‌های فردی است و ممکن است باعث شود فرد تنها بر احساسات طرف مقابل تمرکز کند و دیگر عوامل مهم در یک تصمیم اخلاقی را نادیده بگیرد (Decety & Cowell, 2014). برای مثال، یک قاضی که صرفاً بر همدلی با متهم تمرکز می‌کند، ممکن است حقوق قربانی یا جنبه‌های قانونی پرونده را نادیده بگیرد. در نهایت، مدیریت همدلی در تصمیم‌گیری اخلاقی نیازمند ترکیب آن با عقلانیت و اصول عدالت است. اگرچه همدلی عنصر مهمی در ایجاد انگیزه برای رفتارهای اخلاقی است، اما به تنهایی کافی نیست و باید با معیارهای منطقی و اخلاقی ترکیب شود. پژوهشگران پیشنهاد می‌کنند که آموزش مهارت‌های همدلی شناختی، توسعه سیاست‌های عادلانه، تقویت نگرش منطقی در تعاملات اجتماعی، آموزش مهارت‌های تفکر انتقادی، توسعه نگرش بی‌طرفانه و استفاده از چارچوب‌های تصمیم‌گیری عادلانه می‌تواند به کاهش تأثیرات منفی همدلی بر قضاوت‌های اخلاقی کمک کند (Batson, 2011).

در سطح اجتماعی، همدلی افراطی می‌تواند موجب افزایش جانبداری و قطبی‌شدگی شود. هنگامی که افراد به‌طور گزینشی تنها با گروه خاصی همدلی می‌کنند، این مسئله می‌تواند منجر به ایجاد تعصب و دشمنی بین گروه‌های مختلف شود. این نوع همدلی در حوزه سیاست می‌تواند باعث حمایت کورکورانه از یک جناح خاص شود، بدون آنکه عواقب کلی تصمیمات سیاسی مورد ارزیابی قرار گیرند (Bloom, 2016). برای مثال، رهبران

سیاسی می‌توانند با تحریک احساسات همدلانه نسبت به یک گروه خاص، سیاست‌هایی را پیش ببرند که به نابرابری و بی‌عدالتی منجر شود.

در نتیجه، اگرچه همدلی یک عامل مهم در اخلاق و رفتارهای نوع‌دوستانه است، اما در صورتی که بدون کنترل و تفکر منطقی به کار گرفته شود، می‌تواند منجر به بی‌عدالتی و تصمیم‌گیری‌های نادرست شود.

نتیجه‌گیری

همدلی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تصمیم‌گیری اخلاقی است که می‌تواند رفتارهای نوع‌دوستانه را تقویت کند و مسئولیت‌پذیری فرد را افزایش دهد. از آنجاکه همدلی امکان درک و سهیم شدن در احساسات دیگران را فراهم می‌کند، نقش کلیدی در شکل‌گیری اخلاق مراقبت دارد. اخلاق مراقبت برخلاف رویکردهای عدالت‌محور، تأکید بیشتری بر روابط انسانی، احساسات و مسئولیت‌های متقابل دارد و به همین دلیل در حوزه‌هایی مانند آموزش، پزشکی و مددکاری اجتماعی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

بااین حال، همدلی همیشه منجر به تصمیم‌گیری‌های عادلانه و اخلاقی نمی‌شود. یکی از چالش‌های اصلی آن، سوگیری‌های همدلانه است. افراد معمولاً با کسانی که به آن‌ها نزدیک‌ترند یا شباهت بیشتری دارند، همدلی بیشتری نشان می‌دهند. این مسئله می‌تواند باعث شود که برخی افراد یا گروه‌ها مورد توجه قرار گیرند، درحالی‌که دیگران نادیده گرفته شوند. چنین سوگیری‌هایی ممکن است به تصمیم‌هایی منجر شوند که به جای رعایت عدالت، تنها بر مبنای احساسات اتخاذ شده‌اند.

همدلی افراطی نیز می‌تواند پیامدهای منفی داشته باشد. افرادی که بیش‌ازحد درگیر مشکلات و احساسات دیگران می‌شوند، ممکن است دچار فرسودگی روانی شوند و نتوانند تصمیم‌های منطقی و منصفانه بگیرند. علاوه بر این، همدلی ممکن است باعث شود که افراد در برابر داستان‌های احساسی خاص، واکنش‌های شدیدی نشان دهند، درحالی‌که مشکلات بزرگ‌تر و گسترده‌تر را نادیده بگیرند. این مسئله می‌تواند منجر به تخصیص ناعادلانه منابع، اتخاذ تصمیم‌های هیجانی و حتی گسترش بی‌عدالتی در سطح اجتماعی شود. برای مثال، توجه بیش‌ازحد به یک قربانی خاص ممکن است باعث شود که سیاست‌گذاران تصمیم‌هایی

بگیرند که به نفع تعداد محدودی از افراد است، درحالی که مشکلات کلی جامعه را نادیده می‌گذارند.

از سوی دیگر، ترکیب همدلی با تفکر منطقی و اصول عدالت می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی متعادل‌تری منجر شود. افرادی که می‌توانند بین احساسات و منطق تعادل برقرار کنند، نه تنها تصمیم‌هایی منصفانه‌تر می‌گیرند، بلکه تأثیرات بلند مدت اقدامات خود را نیز در نظر می‌گیرند. این تعادل به آن‌ها کمک می‌کند تا بدون گرفتار شدن در دام سوگیری‌های همدلانه، به شکلی جامع‌تر و عادلانه‌تر به مسائل اخلاقی بپردازند.

در حوزه سیاست‌گذاری و مدیریت نیز استفاده از همدلی باید با دقت و احتیاط صورت گیرد. تصمیم‌گیری‌هایی که صرفاً بر اساس احساسات و بدون در نظر گرفتن عواقب منطقی انجام می‌شوند، ممکن است در بلند مدت به مشکلات بزرگ‌تری منجر شوند. به همین دلیل، سیاست‌گذاران و مدیران باید علاوه بر در نظر گرفتن همدلی، از داده‌های عینی، تحلیل‌های منطقی و اصول عدالت نیز استفاده کنند تا تصمیم‌هایی اتخاذ کنند که منافع عمومی را در نظر بگیرد.

در نهایت، همدلی می‌تواند ابزاری قدرتمند در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی باشد، اما زمانی مؤثر خواهد بود که با تفکر انتقادی، منطق و بی‌طرفی همراه شود. آموزش مهارت‌های تفکر تحلیلی، مدیریت هیجانی و درک جامع‌تر از عدالت می‌تواند به افراد کمک کند تا تصمیم‌هایی اتخاذ کنند که نه تنها همدلانه، بلکه اخلاقی و عادلانه نیز باشند. در این صورت، همدلی به جای ایجاد سوگیری و نابرابری، به عاملی برای تقویت عدالت و همزیستی اجتماعی تبدیل خواهد شد.

منابع

- Batson, C. D. (1991). *The Altruism Question: Toward a Social Psychological Answer*. Psychology Press.
- Batson, C. D. (2011). *Altruism in Humans*. Oxford University Press.
- Bazerman, M. H., & Tenbrunsel, A. E. (2011). *Blind Spots: Why We Fail to Do What's Right and What to Do about It*. Princeton University Press.
- Bloom, P. (2016). *Against Empathy: The Case for Rational Compassion*. HarperCollins.
- Davis, M. H. (1996). *Empathy: A Social Psychological Approach*. Westview Press.
- Decety, J., & Cowell, J. M. (2014). "The complex relation between morality and empathy." *Trends in Cognitive Sciences*, 18(7), 337-339.

- Decety, J. & Jackson, P. L. (2004). The Functional Architecture of Human Empathy. *Behavioral and Cognitive Neuroscience Reviews*.
- Decety, J. & Lamm, C. (2006). "Human empathy through the lens of social neuroscience". *The Scientific World Journal*, 6, 1146-1163.
- Eisenberg, N. & Miller, P. A. (1987). "Empathy, sympathy, and altruism: Evidence from behavioral and neuroimaging studies." *Psychological Bulletin*, 101(1), 91-119.
- Everett, J. A. C., Faber, N. S. & Crockett, M. J. (2015). "Preferences and beliefs in ingroup favoritism". *Frontiers in Behavioral Neuroscience*, 9, 15.
- Figley, C. R. (2002). *Compassion Fatigue: Psychotherapists' Chronic Lack of Self Care*. Brunner-Routledge.
- Gilbert, P. (2014). *Compassion: Concepts, Research and Applications*. Routledge.
- Gilligan, C. (1982). *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*. Harvard University Press.
- Gilligan, C. (1982). *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*. Harvard University Press.
- Goetz, J. L., Keltner, D. & Simon-Thomas, E. (2010). *Compassion: An Evolutionary Analysis and Empirical Review*. *Psychological Bulletin*.
- Greene, J. D. (2014). *Moral Tribes: Emotion, Reason, and the Gap Between Us and Them*. Penguin Press.
- Greene, J. D., Nystrom, L. E., Engell, A. D., Darley, J. M., & Cohen, J. D. (2001). "An fMRI investigation of emotional engagement in moral judgment". *Science*, 293(5537), 2105-2108.
- Haidt, J. (2001). "The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment". *Psychological Review*, 108(4), 814-834.
- Held, V. (2006). *The Ethics of Care: Personal, Political, and Global*. Oxford University Press.
- Hume, D. (1740). *A Treatise of Human Nature*.
- Kohlberg, L. (1958). *The Development of Modes of Thinking and Choices in Years 10 to 16*. Ph.D. Dissertation, University of Chicago.
- Malti, T., Gummerum, M., Keller, M., & Buchmann, M. (2016). "Children's moral motivation, sympathy, and prosocial behavior". *Child Development*, 87(6), 1757-1771.
- Moll, J., de Oliveira-Souza, R. & Eslinger, P. J. (2005). "Morals and the human brain: A working model". *NeuroReport*, 16(3), 219-224.
- Neff, K. D. (2003). *Self-Compassion: An Alternative Conceptualization*.
- Noddings, N. (1984). *Caring: A Feminine Approach to Ethics and Moral Education*. University of California Press.
- Noddings, N. (2002). *Starting at Home: Caring and Social Policy*. University of California Press.
- Nussbaum, M. C. (2001). *Upheavals of Thought: The Intelligence of Emotions*. Cambridge University Press.
- Prinz, J. (2011). "Is empathy necessary for morality?" *Moral Psychology*, 3(1), 211-229.
- Prinz, J. (2011). *Against Empathy*. *The Southern Journal of Philosophy*, 49, 214-233.
- Singer, P. (2005). *The Ethics of What We Eat: Why Our Food Choices Matter*. Rodale Books.
- Singer, T. & Klimecki, O. M. (2014). "Empathy and compassion". *Current Biology*, 24(18), R875-R878.
- Slote, M. (2007). *The Ethics of Care and Empathy*. Routledge.
- Slovic, P. (2007). "If I look at the mass I will never act: Psychic numbing and genocide". *Judgment and Decision Making*, 2(2), 79-95.
- Smith, A. (1759). *The Theory of Moral Sentiments*.
- Tronto, J. (1993). *Moral Boundaries: A Political Argument for an Ethics of Care*. Routledge.